

داستان باستان

قاسم فتحی| کتاب‌بازهای زمان خودش او را این‌طور به یاد می‌آورند: «هیکل کوچکی داشت و سیگار «اشنو»یش هم همیشه گوشه لبش بود. شناگر ماهری که موقع خندیدن، دندان طلایش پیدا می‌شد و سال‌ها کتاب‌فروشی‌اش، یاتوق جوان‌ها بود و به هرکه پول نداشت، کتاب امانت می‌داد. همان سال‌هایی که حکم فراشی و کشیکی رسمی آستان‌قدس بعد از فوت پدرش به او رسید، کتاب‌فروشی‌اش را راه انداخته بود و سال‌به‌سال از آستان‌قدس‌رضوی سه تومان و دو خروار گندم، حقوق و مزایا دریافت می‌کرد.» «باستان» آقای پاسبان، حالا در آستانه صدساله شدن است؛ البته حسین رسولی، میراث‌دار فعلی کتاب‌فروشی «باستان»، تاریخ دقیق تأسیس کتاب‌فروشی را۱۳۰۳ می‌داند، با اینکه قدیمی‌ترین سربرگ به‌جامانده، تاریخ تأسیس را ۱۳۰۵ ذکر کرده است. با همه این‌ها، در این گزارش، چراغی انداخته‌ایم بر زندگی نسبناکوتاه یکی از چهره‌های مهم و تأثیرگذار فرهنگی مشهد:کسی که جرئت سرمایه‌گذاری برای کتاب‌های قشور را پیدا کرد و تبدیل شد به یکی از ناشران مهم غیرتهرانی.

● از دلان‌های مسجد گوهرشاد تا شاگردی کتاب زوار عباسعلی پاسبان رضوی ظاهر از سال ۱۳۰۵ یتیم شد. یکی دوسالی می‌شد که از کتاب‌فروشی زوار بیرون آمده بود. چندسالی شاگرد نوروزعلی کتاب‌فروش بود و حالا می‌خواست برای خودش کار کند و فکرهای بزرگ‌تری توی سرش داشت. چندوقتی آنجا شاگردی کرده بود، فوت رفتن کار را آموخته بود و بعد آمد سمت بالاخیابان، اول کوچه تلفن‌خانه (شاهین فر)، نزدیک کانون نشر حقایق و مطب دکتر حجازی، کتاب‌فروشی‌اش را تأسیس کرد. اسم آن خیابان، بعد‌ها چندبار تغییر کرد اما اسم فعلی‌اش می‌شود نبش آیت‌ا... خزعلی ۴. او بیست و خرده‌ای ساله است که باستان را راه‌اندازی می‌کند؛ البته نام اولیه این کتاب‌فروشی، «کتابخانه پاسبان» است و تا چندسال با همین نام فعالیت می‌کند. مجید حبیبسه در مقاله‌ای با زیرعنوان «نگاهی به چای‌کرد‌ها و فعالیت‌های عباسعلی پاسبان رضوی در مشهد»، درباره این برهه از فعالیت او بعد از تأسیس کتاب‌فروشی، در نشریه «آیینه پژوهش» می‌نویسد: «کمی نمی‌گذرد که پاسبان به جره ناشران نیز وارد شده و اولین کتاب خود را با نام «کنفرانس» در سال ۱۳۱۵ در ۲۴ صفحه و به قطع جیبی توسط چاپخانه آزادی، چاپ و منتشر می‌کند. نویسنده این اثر، ابوتراب رازانی بروجردی (۱۳۶۸- ۱۲۸۹)، رئیس دانشسرای مشهد است که در شب ۱۳ آذر سال ۱۳۱۵ سخنرانی در سالن دانشسرای باغ‌ناردی با حضور عده‌ای از دبیران و آموزگاران راجع به آموزگاری در ایران و مقام آموزگار ارائه می‌دهد و این سخنرانی به‌صورت کتاب توسط «کتابخانه پاسبان» چاپ و منتشر می‌گردد. به فروش کتاب‌های تحصیلی، لوازم‌تحریر، کارت نقاشی و باسمه می‌پرداخته است.» پاسبان یک سال بعد، نشر دیگری راه می‌اندازد به اسم «مؤسسه انتشارات کتاب» که فقط کتاب درسی منتشر می‌کرد. ظاهر او می‌خواست با این تقسیم، با خیال راحت کتاب‌هایی را که دلش می‌خواست، هم منتشر کند. سال ۱۳۱۶ او حداقل هجده عنوان کتاب درسی منتشر می‌کند. عباسعلی انگار کاری را که در تمام عمرش دوست داشته، انجام می‌داده است. او در مقدمه کتاب «تفسیر عاملی»، در بخش سخن ناشر، می‌نویسد: «سال‌هاست که همه نیرو و سرمایه خود را در راه انتشار کتاب‌های سودمند به کار انداخته‌ام. به لطف خداوند متعال همواره با پیروزی قرین بوده‌ام و ثمره کوشش و تلاشم، صد‌ها کتاب



ارزنده‌ای است که با وضعی آبرومند و شایسته، چاپ و انتشار داده‌ام. خوشبختانه این کتاب‌فروشی همیشه مورد محرمت و حمایت شخصیت‌های برجسته علمی بوده و هست [...] باید ادعا کنم که در زمینه انتشار کتاب، پیوسته سود معنوی را بر سود مادی ترجیح داده‌ام و هروقت مطالب مفید و پرارزشی را به‌صورت کتابی درآورده و در چشم‌انداز اجتماع هنرپرور این سرزمین پهنار قرار داده‌ام، قلمم از شادی و شغف، لبریز شده است...».

● تحصیلات آکادمیک نداشت، اما با بزرگان می‌نشست هیچ‌کس مثل عباسعلی پاسبان جرئت سرمایه‌گذاری برای انتشار کتاب‌های قشور و پرچم را نداشت؛ به همین دلیل کتاب‌فروشی‌اش، گعده‌استادان دانشگاه بود و اهل فن: افرادی مثل جلال‌الدین اشستانی تا محمود مهدوی دامغانی و احمدی بیرجندی و محمدتقی شریعتی، محمد رستگارمقدم، رئیس اتحادیه کتاب و نوشت‌افزار مشهد که سال‌ها در این سمت فعالیت



به یاد بانوی مکرم و مجتهد؛ حاجیه‌بتول نوقانی

مدرس کامل

بود. درست‌به‌خاطر دارم در یکی از این نشست‌ها، وقتی سخن از دلیل تأکیدش بر «نوقانی» به‌جای «نوغانی» بود، وی تسلطی که تنها یک استاد ادبیات- و کسی که بارها در ریشه‌لغات تأمل کرده است- برمی‌آید، به‌بررسی ریشه و گذشته هر دو کلمه پرداخت و به دلایلی چند که این یادداشت کوتاه محل بازگو کردنش نیست ثابت کرد که نام اصلی شهر قدیمی مجاور مشهد کنونی و راسته کوچه‌قرار گرفته پشت دروازه آن در مشهد امروز، «نوقان» است، و نوغان»، لغتی است که در سال‌های اخیر به اشتباه متداول شده است و جایگاهی در گذشته لهجه مشهدی که گویشی از فارسی دری است، نداشته است. آن بانو همچنین تسلط ویژه‌ای بر سیره علمای گذشته مشهد و ایران داشت؛ امری که به‌جز هوش سرشار او ناشی از هم‌سفره بودن با پدر و برادر گرامی‌اش، مرحومان آیت‌ا... میرزا علی‌اکبر و میرزا مهدی نوقانی بود، پدر و پسر و به‌یشتان، منزل‌گاه علمای بدون مکان مشهد، هنگام سفر به این شهر بود و در نتیجه محلی بود برای بررسی مسائل علمی و دینی، و بانوی نوقانی که مشتاق آموختن بود، به‌گفته خودش با نشستن در راهروی مجاور اتاق علما و هم‌نشینی با همسران آنان، بر علم خود می‌افزود، تا جایی که در برخی مواقع،



می‌کرد، به محمد فرحزاد، نویسنده کتاب «مشاهیر نشر ایران» می‌گوید: «از لحاظ فرهنگی در شهر مشهد، کتاب‌فروشی باستان به‌قولی محل گعده استادان دانشگاه بوده است. پاسبان، تحصیلات آکادمیک نداشت، ولی در محضر بزرگان سال‌ها تلمذ کرده بود. آنچه بنده یادم هست، این بود که از برخی کتاب‌ها که پیش از پنج نسخه در کتاب‌فروشی و انبار موجود داشت، باز به‌منظور تشویق و دلگرمی همکاران، کتاب‌هایشان را برای فروش قبول می‌کرد. از اخلاق خوب آقای پاسبان رضوی، این بود که مشکلات همکاران را حل و فصل می‌کرد؛ به‌طور مثال، برای فروش، از همکاران خودش در مشهد کتاب می‌گرفت تا مشکلاتشان رفع و رجوع شود». نصرا... فرمایش، یکی از شاگرد‌های قدیمی کتاب‌فروشی باستان، روزهای فعالیتش در این کتاب‌فروشی را این‌طور به‌یاد می‌آورد: «آقای پاسبان با اینکه کاسب و فروشنده‌ای موفق بودند، ضمناً اهل بود و اهل فن: افرادی مثل جلال‌الدین اشستانی تا محمود مهدوی دامغانی و احمدی بیرجندی و محمدتقی شریعتی، محمد رستگارمقدم، رئیس اتحادیه کتاب و نوشت‌افزار مشهد که سال‌ها در این سمت فعالیت

چهره هویتی

می‌کردم.»

● شاگردان باستان؛ کتاب‌فروشان آینده مرحوم پاسبان یک ویژگی مهم دیگر هم داشت؛ او شاگردانش را تا بد پیش خودش نگه نمی‌داشت. کمک می‌کرد بعد از مدتی هر کدام کار و کاسبی خودش‌ان را راه بیندازند و مستقل شوند. نصرا... فرمایش می‌گوید: «افرادی که در کتاب‌فروشی باستان کار می‌کردند، در حقیقت انسان‌هایی انتخابی یا گلچین‌شده بودند که در کار فروش و جلب مشتری، خبره می‌شدند و پس از مدتی با کمک و راهنمایی مرحوم عباسعلی پاسبان رضوی برای خود مغازه‌ای جداگانه باز می‌کردند؛ از جمله مرحوم حاج محمدعلی خادم، صاحب کتاب‌فروشی خادم، با مشارکت آقای باستان در تقاطع خسروی و آزادی، شروع به فعالیت کرد و مرحوم غلامعلی جاودانی، قدیمی‌ترین شاگردش، کارگاه پاکت‌سازی و دفترسازی و خطاطی داشت. همچنین مرحوم سید محمدعلی جواهری، صاحب کتاب و لوازم تحریر فروشی جواهری در خیابان سعدی، به این صنف وارد شده بود. مرحوم رضان‌داری، صاحب کتاب‌فروشی نادری، هم با چهار دریند مغازه در فاصله نزدیک کتاب‌فروشی باستان بود. مرحوم احمد زمردی، از دیگر شاگردان خوب باستان، شب‌ها در کلاس شبانه رازی درس می‌خواند و به‌یلم خود را دریافت کرد و برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت، ولی متأسفانه در آنجا فوت کرد و جنازه‌اش را به مشهد آوردند و در باغ رضوان دفن شد. پس از فوت مرحوم حاج عباسعلی پاسبان رضوی، مغازه‌اش در اختیار فرزندش، جعفر آقا، قرار گرفت که ایشان هم چندسال قبل درگذشتند. من هم چون با غلامعلی جاودانی دوست بودم، با معرفی ایشان، مدت دو ماه پیش آقای باستان کار کردم.» یکی دیگر از کارهای مرحوم عباسعلی پاسبان رضوی برای جلب مخاطب به‌ویژه محصلان، این بود که در روزنامه «خراسان»، چاپ مشهد، اقدام به اهدای جایزه و کتاب و نوشت‌افزار به دانش‌آموزان می‌کرد. دانش‌آموزانی که جدول مخصوص گروه خودشان در روزنامه «خراسان» را حل می‌کردند، شایسته دریافت جایزه از طرف باستان بودند.

● روی آینه، چای می‌خورد و سیگار می‌کشید!

اما آیا عباسعلی پاسبان که هم در خانه و هم در مغازه، بیشتر کتاب می‌خواند و مطالعه می‌کرد، اهل تفریح هم بود؟ این موضوع را از پدرش، اکرم پاسبان، می‌پرسم. او می‌گوید پدرش شناگر ماهری بوده و این موضوع در موافقی که برای تفریح به پارک هوسنگی می‌رفته‌اند، نمود بیشتری داشته است: «یادم می‌آید هروقت می‌رفتم استخر، پدرم روی آب همین حوض فعلی، می‌خوابید. بسیار شناگر قهاری بود. بعد سیگارش را روشن می‌کرد و می‌گذاشت گوشه لبش. بعد همان جور می‌خوابیده روی آب، جای می‌می‌خورد، واقعیتش این است که سیگاری نبود، ولی اشنو همیشه گوشه لبش بود. بعد خیلی‌ها برای تماشای این صحنه می‌آمدند وورش». اکرم خانم یک خاطره دیگر هم از پدرش نقل می‌کند، خاطره‌ای که نشان می‌دهد کتاب‌های کتاب‌فروشی او تا کجا‌ها رفته و به‌دست چه کسانی رسیده است: «یک‌بار منوچهر اقبال، مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران که چند دوره در دولت‌های مختلف پهلوی اول و دوم به وزارت رسیده بود، به مغازه آقای پدرم آمده بود. پسران پسران او را توی مغازه پیدا کرده و گفته بود من اینجا توی مشهد دانشجو بودم و می‌آمدم از شما کتاب می‌گرفتم. گفته بود من پول نداشتم، ولی شما به من کتاب می‌دادید». عباسعلی پاسبان رضوی هشت ماه قبل از پیروزی انقلاب و در هفتاد و شش سالگی درست در نهم خرداد سال ۱۳۵۷ روزی که محمد رضا پهلوی و همسرش به مشهد آمده بودند، سکنه می‌کند. دخترش می‌گوید فشارش روی دو بود. آن‌ها آمبولانس خبر کردند، ولی آمبولانس به‌خاطر شلوغی و بسته بودن خیابان‌ها، دیر به بیمارستان می‌رسد و او همان روز از دنیا می‌رود.



محل رجوع علما نیز بود. از همه این مطالب که بگذریم، زنده‌یاد بتول نوقانی برخلاف دو خواهر دیگر خود، هیچ‌گاه جامعه‌تجرد از تن در نیاورد و به معنای واقعی کلمه مفسر کامل نهج البلاغه بود. اما شایسته نیست که از خانم نوقانی سخن بگوییم و به تسلط منحصر به‌فرد او بر علم کلام اشاره نکنم؛ تسلطی که به‌گفته بسیاری، شانه‌به‌شانه بزرگانی چون آیت‌ا... حسن زاده‌آملی می‌زد و حتی جزوه درس کلام وی برای طلاب بانوی مکتب‌تر جرس که خود از پایه‌گذارانش بود، بسیار قابل درک و فهم‌تر بود، زیرا او با توجه به شرایط طلاب، آن‌هم طلاب بانو در مشهد، این متن را نوشته بود. بی‌شک با درگذشت بانوی مجتهد، بتول نوقانی، بیش از هر که و هر چیز اهل علم مشهد خاصه



در سالگرد درگذشت محمدباقر واحدی
از کتاب تصاویر انقلابی‌اش رونمایی شد

عکاسی که همه‌جا حاضر بود



زینبی! وقتی نشست رونمایی از کتاب «مشهد در روزگار انقلاب»، در شرکت برق منطقه‌ای خراسان برگزار شد. نخستین سؤالی که به ذهن‌خطور کرد، این بود که چه رابطه‌ای میان این دو وجود دارد؟ اما وقتی درمی‌یابیم این کتاب براساس تصاویر ثبت‌شده توسط محمدباقر واحدی در گبرودار انقلاب، سروشکل یافته و او کارمند بازنشسته شرکت برق بوده است، می‌توانیم رابطه‌میان این دوراپیدا کنیم. کتاب یادشده که روایتگر مصور بهمن ۵۷ تا خرداد ۵۸ از نگاه دوربین واحدی است، در مجموع حدود ۱۰۲ قطعه عکس را در خود جای داده است. به‌گوشش رضا پاک‌سیما گردآوری شده و همراه مصاحبه‌ای از این عکاس مشهدی به چاپ رسیده است. در این جلسه که با حضور حسین زاده، مدیرکل ارشاد خراسان رضوی، و محمودی، رئیس شرکت برق منطقه‌ای خراسان و همچنین تعدادی از همکاران و خانواده‌زنده‌یاد محمدباقر واحدی برگزار شد، از کتاب «مشهد در روزگار انقلاب» رونمایی و از خانواده این عکاس تقدیر شد. در روزهای منتهی به درگذشت این عکاس مشهدی و به‌بهانه رونمایی از کتاب مصورش، کوتاه او او نوشته‌ایم.

● اوحدی که بود؟

محمدباقر اوحدی که سال ۱۳۲۲ در قوچان قدم به این جهان گذاشت، ۲۲ اردیبهشت سال ۱۴۰۲ دار دنیا را ترک کرد و دوربین را برای همیشه زمین گذاشت. اگر بخوایم او را بیشتر بشناسیم، باید به‌سراغ گفت‌وگوهای کوتاه وی درباره خودش برویم. او بارها گفته است که در ده‌سالگی نخستین دوربین زندگی‌اش را دست گرفت و نخستین عکسش را به ثبت رساند، آن هم به‌صورت کاملاً غیرحرفه‌ای و کاملاً خودآموز. یک عکس از چهره سپری هفت‌ساله، همیشه در جیب او بود، تصویری که دایی‌اش از او گرفته بود و همان عکس هم او را عاشق هنر عکاسی کرد. عکس‌های اوحدی از حرم مطهر رضوی و مشهد، به‌ویژه در دوران انقلاب اسلامی، برای آن‌ها که به دنبال کشف وقایع آن زمان هستند، بسیار کارآرانه‌اندا‌است. اوحدی این‌میان به عکاسی ورزشی هم علاقه‌مند شد و از دهه ۷۰ اندک‌اندک به چهره‌ای آشنا برای اهالی ورزش تبدیل شد. حضور همیشگی در همه رویدادها، یکی از ویژگی‌های بارز این شخصیت بود. طبق گفته ورزشی‌نویس هاوعکاسان ورزشی، تقریباً هیچ اتفاق ورزشی در شهر مشهد، فارغ از اهمیت‌ش، از دستش درنمی‌رفت و بنابراین او در بیشتر اوقات در اتفاقات ورزشی این شهر حضور داشت و از همه چیز عکس می‌گرفت. این خصلت ویژه پس از مدتی، حالا همه این سکس‌ها و عکس‌های دیگری که اوحدی از کرد، به‌طوری‌که هر که هر عکس می‌خواست، باید به او مراجعه می‌کرد.

● عکاسی با کوشش اضافه

در زمان انقلاب اسلامی، اوحدی همراه دیگر کارمندان شرکت برق به تظاهرات می‌رود و از حضور مردم و شعارهایشان عکس می‌گیرد. بیشتر عکس‌های او مربوط به قبل از بهمن ۱۳۵۷ است. در ۳۰ بهمن ۵۷ تعدادی از عوامل شرکت برق برای حمایت از هم‌فران نیروی هوایی که به انقلاب پیوسته بودند، پیاده به سمت پادگان نیروی هوایی در انتهای خیابان نخریسی مشهد حرکت می‌کنند و تعدادی از عکس‌های اوحدی مربوط به آن روز است. چند تصویر هم از اعلام هم‌بستگی نیروهای ارتش با نیروهای انقلاب می‌گیرد. همچنین تعدادی عکس از هم‌بستگی نیروهای شهربانی با انقلاب و مردم در میان عکس‌های اوحدی به‌جای مانده است. حالا همه این سکس‌ها و عکس‌های دیگری که اوحدی از روزهای انقلاب مشهد ثبت کرده، اکنون گردهم آمده است تا در قالب یک کتاب منتشر شود، البته مجموع ۴ هزار و ۱۰۰ قطعه از عکس‌هایش را با موضوعاتی مانند عکس‌های دوران انقلاب، مراسم و رخداد‌های سیاسی، مراسم مذهبی، دفاع مقدس، اماکن مختلف شهر مشهد و موضوعات دیگر به مرکز اسناد آستان‌قدس رضوی اهدا کرده است تا ماندگار شود.

رضا پاک‌سیما که اکنون نامش در زیر نام این کتاب بر روی جلد آن نشسته است، درباره ماجرای آشنایی خودش با محمدباقر اوحدی می‌گوید: «این آشنایی به سال‌ها پیش بازمی‌گردد، وقتی در دوران کودکی، دست در دست پدرم در راهپیمایی‌های ۲۲ بهمن و روز قدس شرکت می‌کردم، اوحدی با دوربینش پای ثابت همه راهپیمایی‌های مشهد بود. همیشه بالای یک بلندی می‌ایستاد و از جمعیت عکس می‌گرفت. شاید برای خیلی از مردم مشهد هم چهره او آشنا باشد.» پاک‌سیما در روند ثبت و ضبط خاطرات شفاهی هنرمندان انقلاب، دوباره به‌سراغ این شخصیت می‌رود. دفتر مطالعات جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی در سال‌های ۹۱ و ۹۳ با او دو مصاحبه انجام می‌دهد. جلسات بعدی مصاحبه‌های او به دلایل ناگفته به سال ۹۶ موکول می‌شود. آن‌ها مجموعه ۶۶ هزار نگاتیوی را که او در گنجینه‌اش نگاهداری می‌کرده است، جمع‌آوری و عکس‌های مربوط به سال‌های ۵۷ تا ۵۸ را براساس موضوع و زمان وقوع آن، تفکیک می‌کنند. سپس با اوحدی درباره عکس‌ها و چگونگی ثبت آن گفت‌وگومی‌کنند و در مجموع ۱۰ جلسه مصاحبه از او ثبت و ضبط می‌شود. اکنون بخشی از آن تصاویر و مصاحبه‌ها کنار هم قرار گرفته‌اند تا روایتگر تلاش‌های این عکاس پیشکسوت باشند. این مجموعه اگرچه بخشی از روایت اوحدی را واکویه می‌کند، می‌توانست جامعیت بیشتری داشته باشد و بخش بیشتری از تلاش‌های عکاسانه و هویتی این هنرمند بزرگ را دربر بگیرد.



شماره ۱۵
شماره ۱۵
شماره ۱۵



شماره ۱۵
شماره ۱۵
شماره ۱۵

شماره ۱۵
شماره ۱۵
شماره ۱۵

شماره ۱۵
شماره ۱۵
شماره ۱۵

شماره ۱۵
شماره ۱۵
شماره ۱۵

شماره ۱۵
شماره ۱۵
شماره ۱۵

شماره ۱۵
شماره ۱۵
شماره ۱۵

شماره ۱۵
شماره ۱۵
شماره ۱۵

شماره ۱۵
شماره ۱۵
شماره ۱۵

شماره ۱۵
شماره ۱۵
شماره ۱۵

شماره ۱۵
شماره ۱۵
شماره ۱۵

شماره ۱۵
شماره ۱۵
شماره ۱۵

شماره ۱۵
شماره ۱۵
شماره ۱۵



فتو
حرم